بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[حد ارتداد 1](#_Toc428090817)

[حق اجرای حد در ارتداد 1](#_Toc428090818)

[مستند اول مسئله 2](#_Toc428090819)

[روایت اول 2](#_Toc428090820)

[بررسی روایت 2](#_Toc428090821)

[روایت دوم 2](#_Toc428090822)

[مستند دوم 3](#_Toc428090823)

[مستند سوم 3](#_Toc428090824)

[شک در اعمال ولایت 3](#_Toc428090825)

[موارد استثناء از قاعده 3](#_Toc428090826)

[مستندات بحث 3](#_Toc428090827)

[نوعیت اجازه در روایات 4](#_Toc428090828)

# حد ارتداد

# حق اجرای حد در ارتداد

فرع دیگری که در اینجا مطرح خواهد شد، این است که حق اجرای حد ارتداد با چه کسی است؟

در اینجا باید به‌عنوان مقدمه و قاعده اولیه گفت که اجرای حدود به دست حاکم است. در قبال این اصل روایاتی وجود دارد که لازم بدان اشاره شود.

## مستند اول مسئله

## روایت اول

این روایت در ابواب مقدمات حدود، جلد هیجده، باب بیست‌وهشت، حدیث اول، صفحه سیصد و سی‌وهشت ذکرشده و دارای سند معتبری است؛

**«عَنْهُ عَنْ عَلِی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِی عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قُلْتُ مَنْ یقِیمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِی فَقَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَی مَنْ إِلَیهِ الْحُکمُ.»[[1]](#footnote-1)**

## بررسی روایت

امام در پاسخ سؤال راوی که چه کسی حد را اجرا می‌کند فرمودند؛ حاکم اصلی یا خود قاضی و احتمالاً مراد از قاضی، قضاة منصوب‌شده از ناحیه حکومت است. پس این به‌عنوان یک قاعده است که اقامه حدود برمی‌گردد به کسی که حکم به او سپرده‌شده است و بیان واردشده در روایت بیانی حصری است.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که امام به‌جای تعبیر به حاکم یا قاضی به کسی که حکم راجع به اوست تعبیر نمودند.

## روایت دوم

در این میان مرحوم مفید در مقنعه متن دیگری در این رابطه نقل نموده‌اند که معلوم نیست روایت باشد؛

**«فأما إقامة الحدود فهو إلی سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالی و هم أئمة الهدی من آل محمد ع و من نصبوه لذلک من الأمراء و الحکام و قد فوضوا النظر فیه إلی فقهاء شیعتهم مع الإمکان»[[2]](#footnote-2)**

گویا این روایت نیست و ظاهراً مضمونی است که خود مرحوم مفید استفاده کردند.

## مستند دوم

مستند دومی که برای این مسئله می‌توان ذکر کرد این است که به دنبال تجویز اجرای حدود به افراد دیگر در جامعه هرج‌ومرج ایجاد خواهد شد و اختلال نظام لازم می‌آید. در احکام فردی طبعاً اختیار آن به خود افراد سپرده‌شده است، اما در حوزه اجتماعی عقل در اینجا التزامی دارد که هر فردی نمی‌تواند زمام را بر عهده گیرد. بنابراین، این دلیل عقلی است که شرع نیز آن را تأیید می‌کند. چراکه در روایات نیز بر این مطلب صراحتاً تأکید شده که در غیر این صورت اختلال نظام لازم می‌آید.

## مستند سوم

دلیل دیگر ادله‌ای است که راجع به حکومت وجود دارد که قائل است جامعه نیازمند وجود حکومت است و بر این اساس است که ولایت اثبات می‌شود. در آنجا ذکرشده است که مسائلی در جامعه وجود دارد که نمی‌شود آنان را به همه افراد سپرد.

ازجمله ادله لزوم حکومت این است که؛

**«وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»[[3]](#footnote-3)**

روی همین موارد بود که علماء سلطنت‌های صفوی و غیره را تأیید می‌کردند چراکه می‌گفتند بهتر از این موارد فعلاً یافت نمی‌شود.

### شک در اعمال ولایت

اگر نسبت به فردی شک وجود داشته باشد که او حق اعمال ولایت درزمینهٔ حدود را دارد، اصل بر عدم وجود این حق است. این قاعده اصلی در باب حدود بود، در باب تعزیرات نیز جریان دارد.

#### موارد استثناء از قاعده

این قاعده اولی است اما دراین‌بین استثنائاتی نیز وجود دارد. مانند مواردی که فرد می‌خواهد از عرض، مال و نفس خود دفاع کند. عقل نیز این را درک می‌کند در موردی که جان فرد در معرض خطر است نمی‌توان منتظر ماند که حکم حاکم در این زمینه چیست.

#### مستندات بحث

یکی از این موارد در بحث سب النبی بود که روایات آن ذکر شد؛

**«وَ رَوَی الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ وَ قَالَ مَنِ اطَّلَعَ عَلَی مُؤْمِنٍ فِی مَنْزِلِهِ فَعَینَاهُ مُبَاحَتَانِ لِلْمُؤْمِنِ فِی تِلْک الْحَالِ وَ مَنْ دَمَرَعَلَی مُؤْمِنٍ فِی مَنْزِلِهِ بِغَیرِ إِذْنِهِ فَدَمُهُ مُبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِی تِلْک الْحَالِ وَ مَنْ جَحَدَ نَبِیاً مُرْسَلًا نُبُوَّتَهُ وَ کذَّبَهُ فَدَمُهُ مُبَاحٌ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ أَ رَأَیتَ مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْکمْ مَا حَالُهُ فَقَالَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً بَرِئَ مِنَ اللَّهِ وَ بَرِئَ مِنْهُ وَ مِنْ دِینِهِ فَهُوَ کافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِینَهُ دِینُ اللَّهِ وَ مَنْ بَرِئَ مِنْ دِینِ اللَّهِ فَهُوَ کافِرٌ وَ دَمُهُ مُبَاحٌ فِی تِلْک الْحَالِ إِلَّا أَنْ یرْجِعَ وَ یتُوبَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا قَالَ قَالَ وَ مَنْ فَتَک بِمُؤْمِنٍ یرِیدُ مَالَهُ وَ نَفْسَهُ فَدَمُهُ مُبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِی تِلْک الْحَالِ»‌ [[4]](#footnote-4)**

#### نوعیت اجازه در روایات

سؤالی که در اینجا وجود دارد، این است که اجازه‌ای که در روایت داده‌شده حکمی ولایی است یا الهی؟

ظهور روایت در این است که الهی است، همچنان که اصل در احکام بیان‌شده توسط ائمه اطهار نیز بر الهی بودن است.

1. **- تهذیب الأحکام؛ ج 6، ص: 314.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- المقنعة (للشیخ المفید)؛ ص: 810.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- نهج البلاغة؛ ص: 48.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- من لا یحضره الفقیه؛ ج 4، ص: 104.** [↑](#footnote-ref-4)